

از بلای سیاه تا نفرین منابع



اسفندماه، یادآور نهضت ملی نفت، ملی شدن صنعت نفت و همه مسائل و تحولات قبل و بعد از آن است. نهضت ملی نفت چنان ابعاد وسیعی داشته است و در تاریخ و سرنوشت سیاسی ایران و حتی بر صحنه بین‌المللی تأثیرگذار بوده است که توجه و پرداختن به آن را پایانی نیست. قرار گرفتن سالمرگ دکتر مصدق بعنوان رهبر نهضت ملی در اسفندماه، نیز نشان‌داد که گویا پیوند خاصی میان این نهضت و این ماه وجود داشته

است. یکی از مسائلی که در جریان نهضت ملی نفت و در دولت مرحوم دکتر محمد مصدق مورد توجه قرار گرفت مقوله اقتصاد بدون نفت بود. دولت ملی دکتر مصدق، زبان وابستگی اقتصاد به نفت را با گوشت و پوست خود حس کرد. تحریم نفتی انگلستان علیه ایران و ممانعت از صادرات نفت ایران که بدنبال خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس رخ داد، دولت را با مشکلات حاد اقتصادی مواجه کرد و علاوه بر سیاست خارجی و داخلی، اقتصاد نیز در گیر مشکل نفت شد. این مشکلات اقتصادی بدون شک در زمینه‌سازی کودتا و سقوط دولت ملی، مؤثر بود. در آن ایام بود که مقولاتی مثل طلای سیاه یا بلای سیاه مطرح شد و قطع وابستگی اقتصاد از نفت در دستور کار قرار گرفت، اما متأسفانه بدنبال سقوط دولت ملی و بازگشت شاه بر اریکه قدرت، نه تنها ایده‌رهایی اقتصاد از نفت فراموش شد، بلکه این وابستگی به نفت تشدید شد و در برنامه پنجم رژیم ستمشاهی و بعد از شوک اول نفتی، این وابستگی به اوج خود رسید.

در سالگرد نهضت ملی نفت مناسب بنظر رسید که به این مقوله پردازیم و این بیماری‌ها را فهرست‌وار بر شمریم:

۱- درآمد نفت و بی‌ثباتی اقتصاد: درآمد نفتی کشور تابع مستقیم قیمت جهانی نفت است. جهانی بودن این قیمت به معنای آن است که تعیین آن خارج از اراده هر کشور خاص است و بنابراین یک پارامتر مهم اقتصادی برونزا تلقی می‌شود. از سویی تاریخ تحولات بازار جهانی و قیمت‌های جهانی نفت نشان می‌دهد که این قیمت‌ها ماهیت نوسانی دارد و حداقل در چهل سال گذشته و از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی دستخوش امواج و تلاطمات و نوسانات مستمر و شدید بوده است. همه کشورهای جهان می‌کوشند که پارامترهای نوسانی برونزای مؤثر بر اقتصاد خود را مهار کنند و به عبارتی خزانی را سر راه آن قرار دهند که این نوسانات را تثبیت کند. کشورهای صنعتی هم با این پدیده روبرو هستند، آنها واردکنندگان عمده نفت‌خام یا فرآورده‌های آن هستند و لذا اغلب قریب به اتفاق این کشورها برای کنترل نوسانات قیمت جهانی نفت و فرآورده‌های نفتی و جلوگیری از انتقال این نوسانات به اقتصادشان از طریق برقراری مکانیزم‌های مالیاتی متناسب، اقدام کرده‌اند و اگر این کار را نکرده بودند اقتصادشان و خصوصاً سیاست‌های انرژی‌شان دستخوش بی‌ثباتی می‌شد.

یک کشور صادر کننده نفت که عمده درآمدهای بودجه‌اش به نفت وصل است اگر راهی را برای کنترل سرایت نوسانات قیمت جهانی نفت به

در کنار بی‌ثباتی که قبلاً ذکر شد قرار گیرد، کمتر کسی به سوی ایجاد کسب و کار و ریسک‌پذیری می‌رود و همه می‌کوشند که چنگی بر رانت بیندازند.

۳- فرهنگ سخت‌افزاری و بحران بهره‌وری: مطالعات مرحوم

پرفسور عبدالرحمن که پدر انتقال تکنولوژی نام گرفته بود نشان داد که یکی از مشکلات اقتصادهای کمتر توسعه یافته، عدم توازن میان سخت افزارها و نرم افزارهای در سطح ملی است که دوگانگی‌ها را تشدید می‌کند. در اقتصادهای نفتی این بحران بسیار شدیدتر است. پول نفت و توان واردات تجهیزات و دستگاه‌های با فناوری پیشرفته، بدون توجه به الزامات و پیش‌نیازهای نرم‌افزاری آن، به تدریج موجب توسعه فرهنگ سخت‌افزاری، بویژه در مدیران و تصمیم‌گیران، می‌شود. همه مشکلات باید با سرمایه‌گذاری فیزیکی حل شود که ناممکن است. این عدم توازن موجب پائین بودن بهره‌وری، چه در سطح ملی و چه در مورد هریک از عوامل تولید، می‌شود. کاهش بهره‌وری اثر سرمایه‌گذاری‌ها را خنثی می‌کند. سرمایه‌گذاری‌های بیشتر، اگر همراه با کاهش بیشتر بهره‌وری باشد، به معنی بی‌تأثیر بودن آن است. گزارش دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در سال ۱۳۸۵ نشان می‌دهد که شاخص بهره‌وری کل عوامل تولید و شاخص بهره‌وری هریک از عوامل کار و سرمایه در ایران دائماً در حال کاهش بوده است. شاخص بهره‌وری کل از ۱۲۱/۱ در سال ۱۳۶۱ به رقم ۸۹/۹ در سال ۱۳۸۳ کاهش یافته است. جالب این است که این شاخص‌ها در بعضی از سال‌های جنگ تحمیلی یا سال‌های کاهش درآمد نفت وضعیت بهتری داشته‌اند.

۴- تضعیف سرمایه‌های انسانی واجتماعی: مهمترین سرمایه ملی

هر کشور، سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی آن است. اما وقتی نفت محور شد و مهمترین سرمایه تلقی گردید، سرمایه‌های حقیقی تحت الشعاع قرار می‌گیرند و این نیز از دیگر آثار فرهنگ سخت‌افزاری است. یک گزارش استثنایی بانک جهانی در سال ۱۹۹۷ که بر مبنای اطلاعات سال ۱۹۹۴ منتشر شد، نشان داد که: درحالی که سهم سرمایه انسانی در کل ثروت ملی آمریکای شمالی و اروپای غربی به ترتیب ۷۶ و ۷۴ درصد بوده است، این سهم در خاورمیانه کمترین مقدار خود در سطح جهان را داشته و ۴۳ درصد بوده است. و در حالی که سهم سرمایه طبیعی در کل ثروت ملی در آمریکای شمالی و اروپا به ترتیب ۵ و ۳ درصد بوده است، این سهم در خاورمیانه بالاترین رقم جهان را داشته و ۳۹ درصد بوده است.

مطالعات پرفسور عبدالسلام نشان داده بود که دستیابی به فناوری در هر حوزه، مستلزم رشد متجانس و همزمان و هماهنگ چهار ابزار انسانی، اطلاعاتی، مدیریتی و فنی است که سه‌تای اول در واقع نرم‌افزار بوده و مستقیم و غیرمستقیم مبتنی بر سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی هستند.

۵- پدیده بیماری هلندی: واژه بیماری هلندی به شرایطی باز

می‌گردد که در دهه ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم در کشور هلند به سبب افزایش ارزش پول آن کشور در نتیجه کشف چند میدان گاز طبیعی در دریای

اقتصادش پیدا نکند در واقع کشتی اقتصاد خود را بر امواج متلاطمی قرار داده‌است که بلند شدن بیش از حد موج حتی می‌تواند موجب انهدام این کشتی شود. وابستگی بخش منابع درآمدی بودجه کشور به نفت دستخوش نوسان، موجب بی‌انضباطی مالی می‌شود، و بی‌انضباطی مالی بی‌ثباتی اقتصادی را بدنبال دارد. این درحالی است که یکی از مهمترین وظایف دولت‌ها ایجاد نظم و ثبات در اقتصاد است. البته منظور از ثبات، توقف نیست بلکه قابل پیش‌بینی بودن روندهاست.

دولت‌ها با تنظیم جریان منابع و مصارف بودجه‌ای می‌توانند بر گردش مالی در کل اقتصاد اثر بگذارند، اما در کشوری مانند ایران، عدم پیش‌بینی صحیح درآمدهای نفتی، عدم تحقق درآمدهای نفتی، عدم توان دولت در تبدیل درآمدهای نفتی به ریال و نوسانات درآمدهای نفتی همگی می‌تواند موجب بی‌انضباطی مالی در اقتصاد شود. این درحالی است که رابطه پر قدرتی بین ثبات اقتصادی کشورها و انضباط مالی دولت‌ها وجود دارد. در اقتصاد بی‌ثبات و غیر قابل پیش‌بینی، سرمایه‌گذاری و خصوصاً سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و اساسی که ماهیت بلندمدت دارند، اتفاق نمی‌افتد، چراکه اینگونه سرمایه‌گذاری‌ها از ریسک بسیار بالایی برخوردارند و از سوئی، بدون چنین سرمایه‌گذاری‌هایی نمی‌توان انتظار رشد مداوم و پایدار و توسعه اقتصادی را داشت.

۲- رانتی شدن اقتصاد: رانت اقتصادی، هرگونه درآمدی است که

ناشی از در اختیار داشتن یک امتیاز خاص و نه ناشی از ایجاد ارزش افزوده یا ارزش واقعی عوامل باشد. از این منظر اصولاً درآمد نفت یک رانت اقتصادی شناخته می‌شود و بر این مبنا دولت‌های نفتی را دولت‌های رانتی نامیده‌اند که عملاً نقش توزیع‌کنندگی رانت را پیدا کرده‌است.

«بیلووی» (۱۹۸۷) بر اساس بررسی‌های خود، دولت‌هایی را رانتی می‌نامد که با چهار مشخصه قابل شناسایی هستند:

الف- تأمین حداقل ۴۲ درصد و یا بیشتر از درآمدهای دولت از طریق رانت،

ب- عدم برقراری ارتباط سازمانی میان بخش تأمین‌کننده رانت (بخش نفت) با سایر بخش‌های اقتصادی (دوگانگی)،

ج- اشتغال درصد اندکی از نیروی کار در امر تولید رانت و تبدیل اکثریت جامعه به توزیع‌کنندگان و دریافت‌کنندگان رانت،

د- نقش اساسی دولت رانتی در هزینه کردن بخش عمده دریافت‌های مزبور.

بر این مبنا در ایران علائم کافی برای اطلاق عنوان دولت رانتی به اعتبار مشخصه‌های مزبوره و وضوح مشاهده می‌شود. به عنوان مثال یکی از مطالعات بانک جهانی که در سال ۱۹۹۶ صورت گرفته نشان می‌دهد که حداقل از سال ۱۳۵۱ تا کنون سهم درآمدهای دولت از محل نفت هرگز از ۵۴ درصد کمتر نبوده و در مواردی حتی به حدود ۷۰ درصد و بیشتر نیز رسیده است.

رانت در اقتصاد پدیده‌ای بسیار مذموم تلقی می‌شود چراکه آثار ضد تولیدی دارد. هرچه رانت در یک اقتصاد بیشتر باشد و خصوصاً این پدیده

شمال اتفاق افتاد و موجبات نگرانی اقتصاددانان کشور هلند از وقوع پدیده صنعت‌زدایی در اقتصاد آن کشور را فراهم آورد و در همین اثنا مقاله‌ای تحت عنوان بیماری هلندی در نشریه اکونومیست توسط یک اقتصاددان هلندی به نام لرد کان منتشر گردید. پدیده بیماری هلندی در کشورهای نفتی عمدتاً در زمان‌های افزایش قیمت جهانی نفت امکان وقوع دارد و ما در ایران در سال‌های اخیر شاهد آن بوده‌ایم. پدیده بیماری هلندی، این وضعیت را توضیح می‌دهد که اگر در یک تقسیم بندی، اقتصاد را به سه بخش نفت، تولید کالاهای قابل مبادله در سطح بین‌المللی و تولید کالاهای غیرقابل مبادله در سطح بین‌المللی که عمدتاً ساختمان و مسکن را شامل می‌شود، تقسیم کنیم، بدنبال بالا رفتن قیمت نفت و بعد از یک وقفه زمانی، تولید کالاهای قابل مبادله (در سطح بین‌المللی) لطمه خورده و سرمایه‌های کشور به بخش کالاهای غیرقابل مبادله منتقل می‌شود و در نتیجه افزایش قیمت‌ها در این بخش را بدنبال دارد.

در ایران طی سال‌های اخیر شاهد ظهور پدیده بیماری هلندی بودیم. افزایش قیمت نفت از طرفی منجر به تقویت ارزش پول ملی شد و از سوی دیگر دولت که دارای ارزش بشمار و نیازمند پول داخلی برای گذران امور خود بود، دچار توهم پولی شد و مجبور شد که برای تبدیل ارز به ریال، راه‌های مختلفی را پیدا کند که اغلب



تورم‌زا بود. گزارش‌های بانک مرکزی نشان‌دهنده افزایش شدید نرخ رشد نقدینگی و حجم پول پایه در دوره بعد از ۱۳۸۴ است. دولت برای تبدیل ارز خارجی به پول ملی از جمله ناچار شد که دست به واردات بی‌رویه بزند و محدودیت‌ها و تعرفه‌های وارداتی را کاهش دهد. تورم ناشی از پمپاژ پول به اقتصاد، هزینه تولیدکنندگان را بالا می‌برد، افزایش ارزش پول ملی و به عبارتی کاهش نرخ واقعی دلار در مقابل ریال، از قدرت رقابتی صادرکنندگان می‌کاهد و صادرات را غیر اقتصادی می‌کند و این نیز به تولید ملی لطمه وارد می‌کند، واردات بی‌رویه و بی‌بندوبارانه نیز مزید بر علت می‌شود. با لطمه خوردن بخش تولید کالاهای قابل تجارت و ورشکستگی بنگاه‌های تولیدکننده اینگونه کالاها و غیراقتصادی شدن سرمایه‌گذاری در این بخش، سرمایه‌های کشور به ناچار به بخش ساختمان و مسکن منتقل شد و حباب قیمت‌ها در آن بخش را چنان بزرگ کرد که آن‌هم به مرحله ترکیدن رسید و با ترکیدن این حباب رکود سراسری بر اقتصاد حاکم شد. در چنین شرایطی احتمال فرار سرمایه از کشور نیز وجود دارد و میزان آن قابل بررسی است. اما شاید شانس با ما همراه بود که همزمان، رکود اقتصادی کل جهان و از جمله کشورهای همسایه را نیز فرا گرفت و در بیرون مرزها نیز فرصتی برای سرمایه‌گذاری وجود نداشت، در غیر

اینصورت میزان فرار سرمایه بسیار بیشتر می‌شد. آمارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد که میزان واردات کشور از حدود ۱۷/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۰ به حدود ۴۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۵ افزایش یافته است و در سال‌های پس از آن نیز روند افزایشی داشته است. در این دوره ترکیب واردات نیز به ضرر کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای و به نفع کالاهای مصرفی، در واقع بدتر شده است. در نهایت وضعیت رکود-تورمی یا «تورکود» محصول بیماری هلندی است که بدترین وضعیت اقتصادی است و مقابله با آن بسیار دشوار است. تجربه بروز بیماری هلندی در اقتصاد ایران بعد از وقوع شوک اول نفتی در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ هجری شمسی نیز وجود داشت که با استفاده از آن تجربه می‌شد از ظهور مجدد آن جلوگیری نمود.

۶- **زیان رابطه مبادله: Terms of Trade** یا رابطه مبادله، عبارت است از نسبت قیمت کالاهای صادراتی یک کشور به کالاهای وارداتی آن.

بررسی‌های بسیاری از اقتصاددانان، مانند «پریش» نشان داد که رابطه مبادله در تجارت جهانی، همواره به زیان کشورهای در حال توسعه صادرکننده مواد خام بود. یعنی ارزش واقعی مواد خام صادراتی در این کشورها دائماً کاهش یافته و در مقابل، ارزش کالاهای وارداتی مورد نیاز آن‌ها افزایش یافته است. یک مقایسه

میان سهم گروه‌های کالایی در تجارت جهانی بر اساس سطح فناوری، که بین سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۹۶ میلادی انجام شده است، نشان می‌دهد که سهم مواد اولیه در تجارت جهانی از ۳۴ درصد در سال ۱۹۷۶ به ۱۳ درصد در سال ۱۹۹۶ کاهش یافته است و در مقابل سهم محصولات با فناوری بالا در همین دوره از ۱۱ درصد به ۲۲ درصد افزایش یافته است. سهم محصولات با فناوری پائین نیز کاهش یافته و سهم محصولات با فناوری متوسط افزایش یافته است. این نشان می‌دهد که در جهان امروز کشورهای در تجارت جهانی برنده و موفق خواهند بود که صادرکننده دانش و نرم افزار باشند و نه مواد خام اولیه.

۷- **بر هم خوردن توازن میان تولید ملی و مصرف ملی:** تجربیات توسعه نشان می‌دهد که برقراری تعادل میان تولید و مصرف ملی در فرایند توسعه بسیار مهم است و کشورهایی موفق به گذار از توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی شده‌اند که در یک دوره قابل توجه زمانی نه تنها توازن میان تولید و مصرف را برقرار کرده‌اند، بلکه میزان تولید ملی ایشان از مصرفشان سبقت گرفته است. حتی مطالعات جدیدتر در مورد فقر نشان می‌دهد که فقر قبل از اینکه محصول هر عامل دیگری مانند توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد در یک جامعه باشد، محصول عدم تعادل تولید و نیازهای مصرفی

نشان می‌دهد که این شاخص در سال‌های اخیر در حال افزایش بوده است.

۹- تعمیق شکاف میان دولت و ملت: میان دولت‌هایی که از مالیات

پرداختی مردم ارتزاق می‌کنند و دولت‌هایی که از یک منبع مستقل تغذیه می‌شوند، تفاوت وجود دارد. سرنوشت دولت مالیات‌گیر وابسته به وضعیت اقتصادی مردم است. بحران‌های اقتصادی در کل اقتصاد یا در هر بخش، توان مالیات‌دهی کل یا گروهی از مردم را کاهش می‌دهد و لاجرم شاخص‌های دولت به سرعت از کاهش درآمدهای خود و مشکلات اقتصادی اطلاع حاصل می‌کند. اما دولت وابسته به درآمد منبع طبیعی مستقل، خصوصاً در شرایطی که درآمد این منبع بالا می‌رود، نسبت به وضعیت اقتصادی جامعه غافل می‌ماند و نسبت به وضعیت تولیدی جامعه بی‌تفاوت می‌شود و ممکن است زمانی از این خواب سنگین بیدار شود که بسیار دیر باشد. چنین زمانی آنگاه خواهد بود که احتمالاً درآمد مستقل خود را از دست داده است و مردم هم توانی برای پرداخت مالیات ندارند.

در دولت‌های نفتی، خصوصاً

در شرایط افزایش قیمت‌های نفت، ناکارایی‌های دولت با درآمدهای نفت پوشانده می‌شود و طبعاً تعمیق می‌شود. دقت نظر چنین دولتی در هزینه‌هایی که از منبع مالیاتی نیست، کمتر است زیرا در مقابل درآمدهای مالیاتی که مردم از آن مطلعند به هر حال باید پاسخگویی بیشتری داشته باشد. دولت نفتی در واقع



مستقیماً دست در بخشی از ثروت مردم دارد، که عامه مردم کمترین اطلاع را از کم و کیف و جزئیات آن دارند. این موارد نیز بر رابطه ملت-دولت اثر منفی باقی می‌گذارد.

۱۰- بحران انتظارات: فاصله میان انتظارات جامعه و میزان تحقق این

انتظارات فاصله بحران نامیده می‌شود. در روانشناسی فردی وقتی که رفتار نامناسبی را از دو دوست می‌بینید، در واقع این دو دوست انتظارات شما را محقق نکرده‌اند، در این صورت بحران در روابط شما با آن دوست بیشتر خواهد بود که قدیمی‌تر است، دوستی‌تان عمیق‌تر است و انتظار بیشتری از او دارید. در روانشناسی اجتماعی نیز این مسأله مصداق دارد. دولت‌های هوشمند زمانی که توان پاسخگویی به انتظارات مردم و محقق کردن این انتظارات را ندارند، تلاش می‌کنند که به انتظارات دامن نزنند و انتظارات را در سطح پایین نگهدارند. در کشورهای نفتی، اطلاع مردم از قیمت‌های جهانی نفت، انتظارات مردم را شکل می‌دهد و خصوصاً هرچه درآمد نفت بیشتر می‌شود این انتظارات بالاتر می‌رود، در صورتی که در نقطه مقابل آن همه مواردی که قبلاً ذکر شد، نشان می‌دهد که با بالاتر رفتن قیمت نفت کارایی دولت در مسیر تحقق انتظارات مردم کاهش می‌یابد. معنای این دو واقعیت این است که بحران اجتماعی در مسیر فزونی گرفتن قرار می‌گیرد.

فقرا است و راه نجات قطعی از فقر چیزی جز توانمندسازی فقرا برای کارآفرینی و افزایش میزان تولید آنها نیست.

نفت یک ثروت استخراجی است و نه یک کالای تولیدی، وقتی بخش اعظم نیازهای مصرفی یک کشور از این محصول استخراجی تأمین می‌شود، معنای آن این است که تعادل میان تولید و مصرف وجود ندارد و هرچه این وضعیت تشدید شود، به معنای دور شدن کشور از توسعه یافتگی است. آمارهای بانک مرکزی ایران نشان می‌دهد که تراز تجاری غیر نفتی کشور از حدود منفی ۱۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۵ به حدود منفی ۲۹ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۵ برهم خورده است و در سال‌های بعد از آن نیز این وضعیت بدتر شده است و این پدیده قطعاً آثار ضد توسعه‌ای دارد.

۸- بزرگ شدن دولت: تجربه نشان می‌دهد که تغییر اندازه دولت با

یک وقفه زمانی از تغییرات درآمد نفت پیروی می‌کند. در دولت‌های نفتی علی‌رغم شعارهایی که در جهت خصوصی‌سازی و کاهش حجم دولت

مطرح می‌شود، در عمل دولت دائماً

در حال سرمایه‌گذاری بیشتر و در واقع افزایش حجم خود است. در شرایطی که بدلائل گفته شده، سرمایه‌گذاران بخش خصوصی قادر و حاضر به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و دیر بازده نیستند، تنها دولت است که به مدد درآمدهای نفتی دائماً سرمایه‌گذاری می‌کند. بزرگ شدن بیش از اندازه دولت از طریق عوامل زیر بر اقتصاد تأثیر منفی می‌گذارد:

الف- بزرگ شدن حجم دولت موجب غلبه تصدی‌گری و بنگاهداری

بر وظایف حاکمیتی (وظیفه اصلی دولت کارآمد) می‌شود و دولت از وظیفه اصلی خود که حاکمیت به معنای سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی کلان و کنترل و نظارت است، غفلت می‌کند و نظم جامعه بهم می‌ریزد.

ب- با گسترش بنگاه‌های بزرگ دولتی و با توجه به جایگاه و توان این

بنگاه‌ها، انحصارات در اقتصاد بیشتر می‌شود و رقابت کاهش می‌یابد که خود از سویی موجب افت کارایی و بهره‌وری است و سویی دیگر موجب کاهش انگیزه بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری. همچنین بازدهی نزولی در فعالیت‌های دولت بزرگ، موجب تخصیص غیر بهینه و اتلاف بخشی از منابع در اقتصاد می‌شود.

ج- واکنش بنگاه‌های دولتی و بخش عمومی در مقایسه با

بخش خصوصی برای جبران اشتباهات و نیز انطباق با تغییرات محیطی بسیار کندتر است و چابکی بنگاه‌های دولتی برای دریافت اطلاعات و استفاده از نوآوری‌ها و روزآمد کردن خود، بسیار کمتر.

معمولاً نسبت کل مخارج دولت به تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های

اسمی به عنوان شاخص اندازه دولت شناخته می‌شود. آمارهای بانک مرکزی

روابط استعماری و در چارچوب امتیازات و بدست بیگانگان توسعه یافته است. حتی اگر روابط استعماری را هم فراموش کنیم، اصولاً پدیده دوگانگی، سرنوشت طبیعی کشورهای توسعه نیافته را تغییر داده است. از زمانی که یکبار و با وقوع پدیده انقلاب صنعتی، تعدادی از کشورها فاصله خود را با دیگران زیاد کردند، کشورهای عقب مانده گرفتار پدیده دوگانگی گردیده و از طی کردن سرنوشت طبیعی خود محروم شدند. بنابراین شاید بتوان میان کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته از نظر تأثیرگذاری منفی یا مثبت منابع تفکیک قائل شد. اما هم مبانی نظری و هم تجربه‌های عملی نشان می‌دهد که حداقل بسیاری از بیماری‌هایی که مذکور افتاد قابل اجتناب هستند. مدیریت کردن درآمدهای نفتی بر اساس منافع ملی و نگاه برنامه‌ای بلند مدت و در جهت اجتناب از عوارض منفی، می‌تواند راه نجات باشد. نگاه به نفت به عنوان یک سرمایه، تعیین کننده است. عقل ایجاب می‌کند که یک نوع سرمایه فقط باید بتواند به نوع دیگری از آن تبدیل شود. تبدیل یک سرمایه زیرزمینی غیر مولد، به یک سرمایه روزمینی مولد عاقلانه است. و مصرف کردن از سرمایه خلاف عقل است و البته برای جلوگیری از اتلاف همان سرمایه هم همواره باید به ظرفیت‌های جذب اقتصاد توجه نمود.

مکانیزم‌های ذخیره ارزی برای ذخیره کردن بخشی از درآمدهای نفتی، خصوصاً در شرایط بالا رفتن قیمت‌های نفت، می‌تواند بسیاری از عوارض و مشکلات را مهار کنند. مکانیزم‌های موفق ذخیره ارزی در کشورهای مختلف به گونه‌های مختلفی بکار گرفته شده‌اند اما موارد موفق، صرفنظر از نام آن‌ها، مکانیزم‌هایی بوده‌اند که با یک عزم ملی همراه بوده و دست‌بردن به ذخیره ارزی بسیار دشوار بوده است.

اما اگر بخواهیم مطلب را که با یاد نهضت ملی نفت آغاز کردیم با همان یاد خاتمه دهیم باید بر این نکته بسیار مهم تأکید کنیم که اقتصاد ایران می‌توانست بجای یک اقتصاد متکی و وابسته به درآمد نفت به یک اقتصاد مبتنی بر نفت تبدیل شود. واژه‌ها اهمیتی ندارند. مسأله این است که نفت و انرژی می‌توانست محور توسعه ملی کشور قرار گیرد که متأسفانه قرار نگرفت. اتفاقاً در دوره ملی شدن نفت و در دولت ملی دکتر مصدق این اتفاق نیز در حال رخ دادن بود. بعد از خلع‌ید از انگلیسی‌ها همه دانشگاهیان و صنعت‌گران کشور بسیج شدند که خلأ خارجی را پر کنند و صنعت نفت را به دست خودشان اداره کنند و تحت اراده ملی قرار دهند. در آن روز فاصله دانشی و فنی ما با جهان پیشرفته بسیار کمتر بود و اگر آن روند ادامه می‌یافت شاید امروز بیش و پیش از آنکه وابسته به درآمد نفت خام هستیم قادر به ایجاد درآمد از فروش و صادرات کالاها و خدمات فنی بخش نفت و انرژی می‌بودیم.

مسلماً از این که خداوند این نعمت بزرگ را در اختیار ما گذاشته است باید شاکر بود و کفران نکرد و شاید شکر عملی همان استفاده درست و عقلانی از نعمت باشد و شاید هنوز هم دیر نشده باشد. ■

مدیر مسئول

۱۱- دخالت خارجی: مورد دیگری که در مورد کشورهای توسعه نیافته دارای منابع طبیعی، قابل توجه است و نباید از آن غفلت نمود، مسأله دخالت خارجی است. البته همه کشورهای ضعیف توسعه نیافته، در معرض دخالت‌های استعماری قرار دارند. اما طبعاً طمع قدرت‌های جهانی نسبت به کشورهای صاحب منابع محدود و فناپذیری چون نفت بسیار بیشتر است. بردن نفت و بدست آوردن یک بازار گسترده در مقابل پول آن، به معنای انگیزه مضاعف قدرت‌ها در دخالت در امور کشورهای نفتی است.

مسأله ژئوپلیتیکی نفت نیز مزید بر علت است، تفاوت جغرافیایی میان مناطق عمده قرارگیری ذخایر و تولید نفت، نسبت به مناطق عمده مصرف آن، نفت را به یک مقوله ژئوپلیتیکی تبدیل کرده است که قدرت‌های جهانی علاوه بر تأمین نیازهای خود برای برقراری امنیت جریان نفت و یا تفوق بر رقبای اقتصادی خود نیز تمایل به کنترل بر ذخایر و تولید آن دارند و در این زمینه رقابت می‌کنند. علاوه بر این، وابستگی اقتصاد یک کشور به تک محصول نفت و عدم تنوع و گستردگی تولید و صادرات در مقابل واردات وسیع و متنوع، همواره زمینه‌ساز بکارگیری سلاح تحریم بر علیه آن است.

اما بعد از فهرست کردن این امراض، باید به این سؤال مهم توجه نمود و به آن پاسخ داد که آیا پدیده نفرین منابع و عوارض و بیماری‌های ناشی از آن، مسأله‌ای مقدر، ذاتی و اجتناب‌ناپذیر است؟ و در این صورت آیا تبیین این پدیده تنها برای غم‌افزایی و تأسف است؟ و یا این که اغلب این مشکلات قابل اجتناب هستند و شناخت آن‌ها برای تشخیص خطر و روی‌آوری به پیشگیری و درمان است؟ پاسخ به این سؤال شاید ابتدا ساده به نظر آید اما چندان ساده نخواهد بود و ما نیز در این مجال قصد پاسخگویی قطعی به آن را نداریم. از یک سو از دیدگاه نظری نعمت دانستن نعمات خدادادی منطقی بنظر نمی‌رسد و از سوی دیگر کارکردگراها ممکن است بگویند آنچه در صحنه واقعی و در عمل دیده شده است، همان است که هست. ممکن است گفته شود که بسیاری از کشورهای توسعه یافته فعلی از منابع قابل توجه برخوردار بوده‌اند و نه تنها گرفتار نعمت و نفرین آن نگردیده‌اند، بلکه اصولاً مراحل اولیه رشد و توسعه آن‌ها مبتنی بر آن بوده است. البته در این رابطه شاید لازم باشد به چند نکته توجه نمایم:

نکته اول موضوع کاربر بودن یا سرمایه‌بر بودن بهره‌برداری از منبع طبیعی است. بهره‌گیری از بعضی از منابع مانند زمین‌های مرغوب و پر باره برای کشت یا معادن، کاربر و اشتغال‌زا هستند ولی بعضی دیگر مانند نفت بسیار سرمایه‌بر. نکته دوم و شاید مهمتر، مسأله زمان و شرایط است. کشورهای توسعه یافته فعلی زمانی منابع خود را شناختند که مجبور بودند برای بهره‌گیری از آن به نیروی خود متکی باشند و طبعاً نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای مربوطه را متناسباً توسعه دهند و کشورهای فائده‌ای وجود نداشتند که آنها را در مسیر پیشرفت تک بعدی قرار دهند. اما صنعت نفت اغلب اقتصادهای وابسته به نفت امروز جهان، بر مبنای